



فصلنامه مطالعات راهبردی سیاست‌گذاری عمومی، دوره ۸، شماره ۲۶، بهار ۱۳۹۷

نقد اندیشه پیشرفت در ایران^۱

طلیعه خادمیان^۲

چکیده

فرایند توسعه در ایران و ضرورت پیشرفت با پرسش عباس میرزا پس از شکست از ارتش نظامی روسیه تزاری در دوران قاجار آغاز می‌شود. پس از مطرح شدن این پرسش، ایده‌ای شروع به زایش و شکل‌گیری می‌کند که به واسطه غلبه آن، تاریخ گذشته ایران چیزی جز زوال و شکست نبوده است، ایران در مقایسه با غرب در عقب‌ماندگی به سر می‌برد و تنها از طریق گام برداشتن در فرایند توسعه و رسیدن به پیشرفت، گذشته ناکام ایران فراموش خواهد شد و آینده درخشانی شکل خواهد گرفت. پرسشی در اینجا مطرح می‌شود که آیا توسعه لزوماً به پیشرفت ختم می‌شود و یا از طریق توسعه به‌ویژه توسعه حداکثری و با تمام توان می‌توان عقب‌ماندگی تاریخی را که محصول یک دوره بلندمدت است، با سرعت پشت سر گذاشت؟ هژمونیک شدن ایده زوال پس از پرسش عباس میرزا، باعث نادیده گرفتن آن سوی دیگر چهره ژانوسی توسعه شده است. نویسنده این مقاله کوشیده است به واسطه کاربست تفکر والتر بنیامین (۱۸۹۲-۱۹۴۰ م) به نقد مفهوم توسعه در ایران پردازد و در فرجام به این موضوع اشاره کرده است که توسعه لزوماً با توجه به تاریخ زیسته معاصر ایران، به پیشرفت ختم نشده است، بلکه ویرانی نیز جزء لاینفک امر توسعه و فرایند آن در تجربه ایرانی بوده است که اغلب در گفتمان رسمی - به‌ویژه گفتمان حاکم در نظام دانش - به آن اشاره نمی‌شود.

کلیدواژه‌ها: اندیشه پیشرفت، زوال، عقب‌ماندگی

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۱/۲۱

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۰/۰۲

۲. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال؛ رایانامه: sonia_khademian@yahoo.com



۱. مقدمه

در آغاز، لازم است پرسش عباس میرزا را بیاوریم:

نمی‌دانم این قدرتی که شما اروپایی‌ها را بر ما مسلط کرده چیست و موجب ضعف ما و ترقی شما چیست؟ شما در قشون جنگیدن و فتح کردن و به کار بردن تمام قوای عقلیه متبحرید و حال آنکه ما در جهل و شغب غوطه‌ور و به ندرت آتیه را در نظر می‌گیریم مگر جمعیت و حاصلخیزی و ثروت مشرق از اروپا کمتر است؟ یا آفتاب که قبل از رسیدن به شما به ما می‌تابد تأثیرات مفیدش را در سر ما کمتر از سر شما است؟ یا خدایی که مراحمش بر جمیع ذرات عالم یکسان است خواسته شما را بر ما برتری دهد؟ گمان نمی‌کنم. اجنبی حرف بزن! بگو من چه کنم که ایرانیان را هوشیار نمایم؟ (حائری، ۱۳۷۲: ۳۰۳).

حدود ۲۰۳ سال از طرح این پرسش از سوی عباس میرزا، پس از شکست ایران در جنگ با ارتش روسیه تزاری، می‌گذرد. پس از طرح این پرسش، نوعی ایده^۳ و یا رویکرد «زوال» و «شکست» به‌ویژه از سوی عالمان و روشنفکران جامعه در ایران مطرح می‌شود که تا به امروز نیز - خصوصاً در حوزه علوم انسانی به‌طور عام و در علوم اجتماعی به‌طور خاص - حضور پررنگی داشته است. پس از پرسش عباس میرزایی و پرسش‌های مشابه از این دست، نوعی وسواس و یا به بیانی دیگر، نوعی مواجهه ایرانی در پیوند با مسئله توسعه، «عقب‌ماندگی» و شکست مطرح می‌شود: «چرا عقب ماندیم؟»، «چرا ما عقب ماندیم و غرب پیشرفت کرد؟»، «چگونه در راه توسعه گام برداریم؟»، «آیا می‌توانیم از طریق توسعه به عقب‌ماندگی تاریخی خود پاسخ دهیم؟» و... در پاسخ به انواع پرسش‌های معطوف به عقب‌ماندگی در چند دهه گذشته، انبوهی از نظریه‌های مختلف توسعه و نوسازی (مدرنیزاسیون) به شکل‌های گوناگون، از سوی عالمان حوزه‌های مختلف علوم انسانی تا متخصصان حوزه علوم فنی و مهندسی مطرح و از سوی برخی کارگزاران دولتی در جامعه در قالب طرح‌های گوناگون پیاده شده‌اند تا شاید ایران هرچه سریع‌تر عقب‌ماندگی تاریخی خود را از طریق توسعه و مزایای آن جبران کند. اما پرسشی در اینجا مطرح می‌شود که آیا توسعه لزوماً به پیشرفت ختم می‌شود و یا از طریق توسعه - به‌ویژه توسعه حداکثری و با تمام توان - می‌توان عقب‌ماندگی تاریخی را که محصول یک دوره بلند مدت است، با سرعت پشت سر گذاشت؟ در این مقاله می‌کشیم با کاربست تفکر والتر بنیامین (۱۸۹۲ - ۱۹۴۰ م)^۴ به نقد مفهوم توسعه در ایران پردازیم و در فرجام به این موضوع

3. Idea

۴. والتر بندیکس شونفلیس بنیامین فیلسوف، مترجم، نویسنده، برنامه‌ساز رادیو و زیبایی‌شناس مارکسیست آلمانی - یهودی و از اعضای مکتب فرانکفورت بود. بنیامین از منتقدان امپریالیسم در غرب بود و به نقد ابزارها و نمودهای سرمایه‌داری می‌پرداخت و آن‌ها را موجب بروز تحولاتی خاص و غالباً منفی در پروسه تحولات اجتماع می‌دانست.



اشاره خواهیم کرد که توسعه لزوماً با توجه به تاریخ زیسته معاصر ایران، به پیشرفت ختم نشده است، بلکه ویرانی نیز جزء لاینفک امر توسعه و فرایند آن در تجربه ایرانی بوده است که اغلب در گفتمان رسمی، به ویژه گفتمان حاکم در نظام دانش، به آن اشاره نمی شود.

۲. پرسش عباس میرزایی؛ تولد ایده زوال در ایران

تاریخ ایران از گذشته دور تا به اکنون، شاهد حوادث و رویدادهای شگفتی بوده است. اگر از تاریخ پر فراز و نشیب ایران و آنچه بر این سرزمین تا به امروز گذشته است بگذریم - که بیان مفصل آن خود نیاز به صدها کتاب و مقاله دارد - و تنها بر تاریخ معاصر با تأکید بر دوران قاجار و حوادث و رویدادهای آن متمرکز شویم، یکی از رویدادهای مهم و تأثیرگذار در دوره قاجار تا به امروز، مسئله مواجهه ایران با «غرب» بوده است؛ مواجهه‌ای که تاریخ معاصر ایران را در مقایسه با پیشینه خود، به گونه‌ای دیگر رقم زد. گویا این مواجهه با غرب، ایران و ایرانیان را با فریاد «شما تاکنون در نادانی، جهل و عقب‌ماندگی تاریخی به سر می‌برده‌اید و بدون غرب هويت مستقلی ندارید» از خواب غفلت بیدار کرد. شاید لحظه شکست ایران از ارتش روسیه در دوران قاجار، لحظه بیدار شدن ایران به اصطلاح از خواب غفلت و نادانی است. شکستی که تنها در نبرد نظامی در میدان جنگ برای ایران و ایرانیان خلاصه نشد، بلکه این شکست آن روز به نوعی تاریخ ایران را با پرسشی مواجهه کرد که در زمان کنونی نیز همچنان زنده و قابل توجه است: چرا ما شکست خوردیم و غرب پیروز شد؟ عباس میرزا، فرمانده جنگ ایران در نبرد با روسیه، پس از این شکست از پیر آمده ژوبر،^۵ فرستاده ناپلئون به ایران، می‌پرسد: «چه قدرتی اینچنین شما غریبان را بر ما برتری داده است؟ سبب پیشرفت شما و ضعف همیشگی ما چیست؟ شما به فن فرمانروایی، فن پیروزی و هنر به کار گرفتن توانایی‌های انسان آشنایی دارید، در حالی که ما در جهلی شرمناک کمتر به آینده می‌اندیشیم ... به من بگو، برای اصلاح ایرانیان چه باید کرد؟» (طباطبایی، ۱۳۹۲: ۳۵۸).

این پرسش، به نوعی، آغازی شد برای تولد یک ایده زوال و «نگارش تاریخ شکست» و مسئله «آگاهی از عقب‌ماندگی» برای نفی گذشته و خط بطلان بر روی آن و تلاش برای ساخت حال و آینده‌ای روشن و دگرگون که در نسبت با امر توسعه و نتیجه آن، یعنی پیشرفت، خود را از نو تعریف می‌کند؛ نه گذشته تاریخی که چیزی جز جهل، نادانی و عقب‌ماندگی برای ما نداشته است.^۶ به این ترتیب، ایران از لحظه پرسش عباس میرزا

5. Pierre Amédée Emilien Probe Jaubert

۶. برای نمونه، می‌توان به کتاب‌هایی همچون *چرا ایران عقب ماند و غرب پیش رفت؟* نوشته کاظم علمداری، *ما چگونه ما شدیم؟* نوشته صادق زیباکلام، *عقلانیت و توسعه یافتگی ایران* نوشته محمود سریع‌القلم و ...



بر گذشته تاریخی خود برچسب زوال، شکست و عقب ماندگی می زند و می کوشد آن را از طریق تلاش برای رسیدن به امر نو - که گویی تنها در مغرب زمین وجود دارد - به فراموشی بسپارد. بی جهت نیست که پس از این پرسش، انبوهی از نظریه های توسعه به سبک و سیاق مختلف با توجه به آنچه در غرب روی داده است، مطرح می شود تا شاید به واسطه این نظریات و عملیاتی کردن آنها بتوان از باتلاق عقب ماندگی بیرون آمد و این بار به جای زوال و شکستی که ریشه در تاریخ گذشته ما داشته است، به پیروزی در آینده دست پیدا کرد. به این ترتیب، همان طور که پیش از این نیز اشاره شد، ایده «زوال» با پرسش عباس میرزا متولد می شود، البته برای این زوال، شکست و عقب ماندگی دلایلی تاریخی نیز همچون هجوم اقوام دیگر و نفی تمدن باشکوه ایرانی، غارت مغولان و به خاک و خون کشیده شدن سرزمین آریایی، به قدرت رسیدن اقوام ترک و به تبع آن به انزوا رفتن فرهنگ ایرانی (ایران شهری) و نفوذ فرهنگ ترکی و...، انباشت این رویدادهای تاریخی و مواجهه به یکباره با تمدن مغرب زمین، ما را ناچار از پذیرش یک ایده زوال و نگارش آن می سازد.^۷

اشاره کرد که در آن ها نوعی تاریخ زوال و عقب ماندگی تاریخی ایران، در مقایسه با سیر تغییر و تحولاتی که در غرب صورت گرفته است، بیان می شود.

۷. برای مثال، می توان به آثار سید جواد طباطبایی، به ویژه تأملی درباره ایران (جلد ۱) و دیباچه ای بر نظریه انحطاط ایران اشاره کرد. ماکس وبر مقدمه اخلاق پروتستانی و روح سرمایه داری را این گونه آغاز می کند: «کسی که پرورش یافته تمدن اروپایی مدرن است، با مطالعه هریک از مسائل تاریخ جهان باید از خود پرسد چه موقعیت هایی دست به دست هم دادند که در تمدن غرب و تنها تمدن غرب، پدیده های فرهنگی ظهور کنند که هم در مسیر توسعه باشند و هم ارزش و اهمیت جهان شمول بیابند. تنها در غرب علم در مرحله ای از پیشرفت است که امروزه آن را معتبر می دانیم. توسعه کامل یک نظام الهیاتی را باید به مسیحیت نسبت داد... چون در اسلام و تعداد معدودی از فرق هندو تنها بخش هایی از الهیات وجود دارد... هندسه هندی هیچ قضیه عقلانی ای ندارد... کل تفکر سیاسی هند فاقد مفاهیم عقلانی بود... موسیقی موزون [عقلانی]... ارکستر ما... سونات های ما، سمفونی ها، اپراها... همه این چیزها تنها در غرب شناخته شده اند... در معماری... از گنبد های سبک گوتیک... در هیچ جای دیگری به شکل عقلانی استفاده نشده است. شرق فاقد... آن نوع خردگرایی کلاسیک در همه هنرها بود... که رنسانس برای ما آفرید... صنعت چاپ در چین وجود داشت اما ادبیات چاپی و مهم تر از همه مطبوعات و مجله ها تنها در غرب ظهور یافتند... دولت تنها در غرب شناخته شده است. و همین نکته درباره سرمایه داری، سرنوشت سازترین نیرو در زندگی کنونی ما، صدق می کند. مفهوم شهروند بیرون از غرب وجود نداشته است» (وبر، ۱۳۹۵: ۱۴). اگرچه پیش از ماکس وبر نیز می توان در متون متفکران اروپایی دیگری سویه های نگرش اروپامحور را مشاهده کرد، اما اهمیت وبر و دیدگاه او به ویژه تأکید بر عقلانیت اروپایی و ترقی خاص اروپا، تأثیر بسیار مهمی بر تاریخ نگاری مدرن داشته است؛ به طوری که دیدگاه او بخشی از زیربنای بیشتر روایت های اروپامحور از تاریخ جهان را تشکیل می دهد (بلاوت، ۱۳۸۹). بر اساس نگرش وبر، گویی تجربه مدرنیته آن هم یکبار تنها در غرب/اروپا به وقوع پیوسته است و غرب خیلی پیش از جهان غیراروپایی در مسیر پیشرفت و توسعه قرار گرفته است و در این مسیر به دستاوردهای بسیاری دست پیدا کرده است که جوامع اروپایی را تماماً از جوامع غیراروپایی متمایز



با توجه به موضوع این مقاله، در اینجا صرفاً بر لحظه شکل‌گیری ایده «زوال» تأکید می‌کنیم و پرداختن به دلایل و چرایی شکل‌گیری آن خارج از موضوع ما است؛ چراکه ادعای این مقاله این است که اندیشه و فرایند توسعه در ایران از درون ایده «زوال» بیرون می‌آید. به بیان دیگر، پیش‌فرض توسعه همه‌جانبه و رسیدن به پیشرفت در نسبت با شکل‌گیری ایده زوال صورت‌بندی می‌شود. در ادامه، به‌واسطه شکل‌گیری ایده زوال، به‌اجمال، به اندیشه توسعه و فرایند آن در ایران اشاره خواهیم کرد.

۳. اندیشه توسعه؛ نتیجه ترسیم نظریه زوال

پس از شکست ایران از ارتش روسیه و تولد ایده زوال، اندیشه توسعه حداکثری از سوی عالمان و روشنفکران اجتماعی و همچنین سیاستمدارانی چون عباس میرزا، قائم‌مقام فراهانی، میرزا محمدتقی خان فراهانی معروف به امیر کبیر، میرزا حسین خان سپهسالار و... با تأکید بر فرایند نوسازی جامعه و عناصر آن در سطوح مختلف صنعتی، تجاری، آموزشی و... شکل گرفت. ایران باید با سرعت زیاد دستاوردهای مغرب زمین را از آن خود کند تا بتواند از عقب‌ماندگی و اضمحلال خود فاصله بگیرد و نطفه تجدد را در خاک خود بکارَد.^۸ پس از دوران قاجار، در دوران پهلوی فرایند توسعه و مدرنیزاسیون کشور با سرعتی بیشتر از پیش پی گرفته شد.^۹ در این دوره نیز همچون دوره گذشته، تلاش برای خاک کردن سنت و

می‌کند. در این تلقی (اروپامحوری) از تجدد و یا در معنای دقیق‌تر «مدرنیته»، همه تاریخ جهان به یکباره در تاریخ اروپا تقلیل پیدا می‌کند و همزمان همه جوامع غیراروپایی بی‌تاریخ می‌شوند؛ اگر کشورهای دیگر/ «شرق» که عقب‌مانده و سنتی به حساب می‌آیند (استبداد شرقی) می‌خواهند تجربه اروپا را - که در نظر وبر یگانه تجربه راستین برای رسیدن به پیشرفت و توسعه است - برای خود تکرار کنند، باید از جهان اروپایی تقلید و تنها به شیوه آن عمل کنند.

۸ ناصرالدین شاه در ۱۲۹۰ ق، به پیشنهاد سپهسالار عازم سفر به اروپا شد. سپهسالار قصد داشت پیشرفت کشورهای اروپایی را به شاه نشان دهد و ضعف ایران را در برابر آنان برای او آشکار کند.

۹. ذکر این نکته نیز اهمیت دارد که در این دوره به‌واسطه تأسیس دولت ملی متمرکز، فرایند مدرنیزاسیون و نوسازی ایران با سرعت بیشتری در مقایسه با گذشته صورت گرفت. نظریه مدرنیزاسیون برای تحلیل نحوه وقوع فرایندهای مدرنیزاسیون در جوامع مختلف استفاده می‌شود. این نظریه در پی آن است که مشخص کند کدام ویژگی‌ها در کشورهای مختلف به توسعه اقتصادی سود می‌رساند و کدام ویژگی‌ها مانعی در برابر توسعه اقتصادی است. فرض بر آن است که تشخیص این ویژگی‌ها می‌تواند اقدامات همکاری توسعه‌ای و «کمک‌های توسعه‌ای» را هدفمندتر سازد و به مدرنیزاسیون جوامع «سنتی» یا «عقب‌مانده» کمک کند. اصول مقدماتی نظریه مدرنیزاسیون از ایده پیشرفت به دست می‌آید. مارکی دو کندورسه، فیلسوف فرانسوی، در پایه‌گذاری اصول این نظریه نقش مهمی داشت. همچنین طبق این نظریه، پیشرفت‌های فنی و تغییرات اقتصادی می‌تواند باعث تغییر در ارزش‌های اخلاقی و فرهنگی شود. امیل دورکیم، جامعه‌شناس فرانسوی، بر وابستگی متقابل نهادها در یک جامعه و نحوه تعامل آن‌ها در چارچوب‌های فرهنگی و اجتماعی تأکید داشت. اثر او با عنوان تقسیم‌کار در جامعه بسیار تأثیرگذار بود. در این کتاب، نحوه حفظ نظم اجتماعی و



زایش تجدد از سوی رضاخان، مؤسس سلسله پهلوی، ادامه پیدا کرد؛^{۱۰} با این تفاوت که در این دوره، همزمان، نقدی بر تغییر و تحولات دوران قاجار به‌ویژه از سوی محمدرضا پهلوی مطرح شد (پهلوی، ۲۰۰۷)؛ چراکه رضاشاه پهلوی و سپس محمدرضا پهلوی هر دو بر این امر تأکید می‌کردند که اگرچه ایران باید دستاوردهای تمدن مغرب‌زمین را فرا بگیرد اما در این میان توجه به شکوه و عظمت تمدن ایران و تکرار و زنده ساختن دوباره دستاوردهای آن نیز اهمیت بسیار زیادی دارد. در دوران پهلوی اول، توسعه متمرکز از بالا و با فشار برای تغییر مؤلفه‌های جامعه اعمال می‌شد، در دوران پهلوی دوم نیز فرایند توسعه در قالب طرح‌ها و برنامه‌های عمرانی و از سوی دیگر برنامه‌ریزی متمرکز برای دستیابی و رسیدن به پیشرفت ادامه پیدا کرد.^{۱۱} در دوران بعد از انقلاب ۱۳۵۷ نیز به‌ویژه پس از جنگ تحمیلی، نوسازی مجدد و توسعه حداکثری مورد توجه دولت وقت قرار گرفت و این فرایند توسعه حداکثری تا به امروز نیز در قالب طرح و برنامه‌های مختلف

گذار جوامع ماقبل مدرن به جوامع پیشرفته توصیف شده است (دورکیم، ۱۳۸۹).

۱۰. در خرداد ۱۳۱۳ ش، رضاشاه تنها مسافرت خارجی خود را با حرکت به سمت ترکیه آغاز کرد. در این سفر، یک هیئت هفده نفره که اغلب نظامی بودند، او را همراهی می‌کردند. رضاشاه و هیئت همراه از طریق تبریز، خوی و ماکو وارد خاک ترکیه شد و پس از عبور از مسیرهای قارص، ارزروم، طرابوزان و سامسون وارد آنکارا پایتخت این کشور شد. او در ۲۱ خرداد وارد ترکیه و در ۲۶ خرداد وارد آنکارا شد. ۳۸ روز در آن کشور ماند و در ۲۰ تیر به تهران بازگشت. مقرر حزب خلق، ساختمان ریاست جمهوری و وزارت خارجه و مجلس ملی ترکیه، سربازخانه‌ها، رژه‌های هوایی، دریایی و زمینی، استحکامات تنگه‌های داردانل و بسفر، قصرهای سلاطین عثمانی، میدان اسب‌دوانی، مدرسه پیشاهنگی دختران و پسران و چند مجلس موسیقی، از مهم‌ترین مراکزی بود که شاه ایران و همراهانش طی اقامت خود در ترکیه از آن بازدید کردند. سفر به ترکیه تأثیر عمیقی بر روحیات رضاشاه گذاشت. مستشارالدوله، سفیر کبیر ایران در ترکیه، می‌گوید نخستین اظهارات رضاشاه که حاکی از تأثیرپذیری وی در زمینه مشاهداتش از ترکیه، جمله‌ای بود که شاه در عمارت حزب خلق ترکیه خطاب به وی بر زبان آورد. مستشارالدوله خاطره خود را در این زمینه برای سناتور صدیق اعلم چنین نقل کرده است: شبی پس از پایان ضیافت رسمی باشکوه، وقتی رضاشاه به عمارت حزب خلق که محل اقامت او در آنکارا بود مراجعت کرد تا پاسی از شب نخواستید و در تالار بزرگ خانه ملت قدم می‌زد و فکر می‌کرد و گاه گاه بلند می‌گفت: عجب! عجب! وقتی چشمان شاه متوجه من شد که در گوشه تالار ایستاده بودم، فرمود: «صادق من تصور نمی‌کردم ترک‌ها تا این اندازه ترقی کرده و در اخذ تمدن اروپا جلو رفته باشند. حالا می‌بینیم که ما خیلی عقب هستیم». من در جواب رضا شاه عرض کردم: «قربان، در سایه اعلی حضرت همایونی ترقیات عظیم نصیب ملت ایران شده است». رضاشاه جواب داد: «معدّلک هنوز عقب هستیم و فوراً باید با تمام قوا به پیشرفت سریع مردم و این مملکت اقدام کنیم» (مکی، ۱۳۶۴: ۱۵۷). سوغات سفر ترکیه، تأکید بیشتر رضاشاه برای حرکت سریع ایران با اجرای برنامه‌های آهنگین در مسیر تغییر، رشد و توسعه بود.

۱۱. برای نمونه، می‌توان به تأسیس سازمان برنامه و بودجه در دهه ۱۳۲۰ ش اشاره کرد که باید به‌واسطه طراحی برنامه‌های مختلف تا حدودی به سبک و سیاق الگوی غربی، جامعه ایرانی را از یک جامعه عقب‌مانده سنتی به یک جامعه پیشرفته بر پایه اقتصاد صنعتی و به‌کارگیری تکنولوژی در آن تبدیل سازد.



ادامه پیدا کرده است.

آنچه در فرایند تاریخ توسعه در ایران قابل توجه است، فارغ از جزئیات، کمیت و کیفیت آن در مقاطع مختلف زمانی و چگونگی عملیاتی کردن آن، با توجه به موضوع این مقاله، اندیشه توسعه و به تبع آن، پیشرفت مادی جامعه تنها در پیوند با زایش و شکل‌گیری ایده «زوال» و تصویری خواننده می‌شود که از انحطاط گذشته تاریخی ارائه می‌کند. در واقع، در این نوع مواجهه با توسعه که نتیجه نگارش و یا به بیان دیگر تاریخ‌نگاری زوال و شکست است، گذشته تاریخی تنها با زوال و شکست معنا می‌یابد. به همین دلیل، به‌واسطه ترسیم ایده زوال، توسعه تنها رو به سوی جلو و یا به بیان دیگر نظر به آینده دارد؛ چراکه گذشته تاریخی به دلیل شکست قابل اتکا نیست و در تاریکی به سر می‌برد و تنها می‌توان سیمای آینده را به‌واسطه ساز و کارهای توسعه، به‌روشنی ترسیم کرد. در واقع، پیشرفت می‌تواند، گذشته انحطاط‌یافته را به فراموشی بسپارد و آینده‌ای روشن را به‌عنوان یک لحظه جدید در مقابل چشمان ما ظاهر سازد. خلاصه‌وار، می‌توان گفت در این نوع مواجهه با توسعه و تلاش برای دستیابی و رسیدن به مزایای آن، یعنی پیشرفت، در تمامی وجوه ساختاری جامعه، نابودی و ویرانی نیز با خود به همراه داشته است که این سوئه آن بازخوانی نمی‌شود.

در بخش بعدی، ابتدا به اهمیت گذشته تاریخی و مواجهه بنیامین با مفهوم پیشرفت در پیوستار تاریخ اشاره خواهیم کرد و سپس می‌کوشیم به واسطه کاربست تفکر بنیامین به نقد اندیشه توسعه و توجه به پیشرفت حاصل از آن در ایران پردازیم.

۴. والتر بنیامین و ضرورت توجه به گذشته

والتر بنیامین را اغلب به عنوان متفکری متعلق به سنت شکست‌خوردگان و ستم‌دیدگان معرفی می‌کنند؛ به‌طوری که در تزهایی درباره مفهوم تاریخ نگاه بنیامین به تاریخ، مفهوم شکست و توجه به ستم‌دیدگان و بازخوانی تاریخ از منظر شکست‌خوردگان اهمیت بسیار زیادی دارد. بنیامین به ضرورت یادآوری گذشته و جبران مافات و رفع مصائب و امید گذشته تأکید می‌ورزد (Löwy, 2005). به اعتقاد وی، این یادآوری و تأمل در مصائب و رنج‌های گذشته و گذشتگان، در حقیقت همان چیزی است که می‌تواند منبع الهام‌بخش مبارزه علیه ستم و سرکوب در زمان حال گردد. به همین خاطر، به عقیده بنیامین، این «تصویر نیاکان برده‌شده است که بهترین انگیزه و محرک برای تداوم پویش در جهت تحقق رهایی و آزادی را فراهم می‌سازد، نه تصویر نوادگان آزادشده»؛ بنابراین، هرگونه حرکت به جلو و آینده مستلزم نگاهی به پشت سر و گذشته است؛ زیرا که آینده بر رهایی و بازیابی ستم‌دیدگان



و شکست خوردگان استوار است (Gandler, 2010). برای بنیامین، تاریخ موجود (تاریخ فاتحان) که به رشته تحریر در آمده است، ساخته و پرداخته طبقه حاکم است. تاریخ را به مثابه رویدادهای پی در پی و خطی نگریستن، به معنای تاریخ فاتحان را نگاهستن است؛ زیرا تنها کنش آن‌ها بوده است که فرصت تحقق یافته است. از نظر بنیامین، وظیفه متفکر - تاریخ‌دان برهم زدن پیوستگی تاریخ و شکافتن آن و نور امید را در گذشته تاریخی شعله‌ور کردن است؛ نوری که الهام‌بخش تلاش‌های طبقه اجتماعی ستمدیده و فرودست است. متفکر - تاریخ‌دان باید آرزوهای تحقق نیافته مردگان را زنده کند. در این باره، بنیامین نیرویی رستگاران به عصر حاضر نسبت می‌دهد: عصر حاضر می‌تواند بازندگان تاریخ را از شکستشان نجات بخشد (Steinberg, 1996: 42).

به این ترتیب، آنچه برای بنیامین اهمیت بسیار زیادی دارد، ضرورت توجه به گذشته است. برای بنیامین همان‌طور که اشاره شد، هرگونه حرکت به جلو و آینده مستلزم نگاهی به پشت سر و گذشته تاریخی و به بیان دیگر، نجات گذشته است. برای بنیامین، تاریخ موجود تاریخ پیشرفتی است که از سوی حاکمان و فاتحان به رشته تحریر در آمده است (Löwy, 2005, p.96). در واقع، تاریخ پیشرفت و تاریخ رو به جلو نمی‌تواند روایتگر فراموشی و فراموش‌شدگان خود باشد. بنیامین در تزه‌های خود درباره مفهوم تاریخ با تشبیه پیشرفت به طوفان ویرانی، این مسئله را طرح می‌کند که تاریخ پیشرفت ویرانی به بار خواهد آورد. بدین سان، وی رسالت کسانی را که از منظر ماتریالیسم تاریخی و رهایی‌بخشی به تاریخ می‌نگرند، در نشان دادن مضرات تاریخ‌نگاری مبتنی بر پیشرفت خطی تاریخ می‌داند:

پل کله اثری دارد به نام «فرشته نو». در این تابلو فرشته‌ای به نمایش گذاشته شده که به نظر می‌رسد در پی گریز از چیزی است، چیزی که او بدان خیره شده است، بال گشوده با چشمانی دریده و دهانی باز. فرشته تاریخ می‌بایست چنین منظری داشته باشد. آنچه که بر ما چون زنجیره‌ای از حوادث جلوه می‌کند برای او فاجعه واحدی است که بی‌وقفه انبوهی از ویرانه‌ها را در پیش چشمان او تلنبار می‌کند. او می‌خواهد بایستد مرده‌ها را دوباره جان بدهد و ویرانه‌ها را آباد سازد. اما باد سهمگینی در بال‌هایش افتاده است. توفانی که از بهشت می‌وزد، توفانی چنان سهمگین که فرصت بستن بال‌ها را از او می‌گیرد. او پشت کرده به آینده، بی‌لحظه‌ای سکون با این توفان به سوی آینده رانده می‌شود در حالی که انبوه ویرانی در جلوی چشمانش سر به فلک می‌کشد. آنچه ما پیشرفت می‌نامیم، چیزی جز این توفان نیست (بنیامین، ۱۳۸۹: ۲۴۲ - ۲۴۳).

در این تصویرسازی اگرچه فرشته تاریخ خواهان جبران ویرانی‌های به‌جامانده است اما اقتضای توفان بنیان‌کن پیشرفت مانع این کار می‌شود (Löwy, 2001: 71). بنیامین در این متن



با استعانت از استعاره «فرشته نو» نشان می‌دهد که چگونه باور به پیشرفت، مجال جبران ویرانی‌ها را از باورمندان به این دیدگاه می‌گیرد. بنابراین، تاریخ پیشرفت هرگز نمی‌تواند روایتی جز روایت حاکمان و پیشروان تاریخ و شرح ویرانی‌ها ارائه دهد. به این ترتیب، بنیامین در متن خود، تکلیف پیشرفت را مشخص کرده است (Gandler, 2010). پیشرفت بدیل ایدئولوژیک بورژوازی به جای رهایی است و به نام آن، تاکنون تاریخ فجایع زیادی را تلنبار کرده است. تاریخ پیشرفت همان تاریخ توحش است.^{۱۱}

آنچه در تفکر بنیامین با توجه به موضوع این مقاله اهمیت دارد، عبارت است از:
- ضرورت توجه به گذشته؛

- نقد تاریخ رو به جلو (تاریخ‌نگاری پیشرفت)؛

- توجه به ویرانی‌های تلنبار شده به واسطه تأکید بر امر پیشرفت در پیوستار تاریخ.

اکنون با توجه به این سه نکته در تفکر بنیامین، به سراغ نقد اندیشه توسعه همه‌جانبه در ایران برای دستیابی به پیشرفت می‌رویم و می‌کوشیم به پرسش ابتدایی این مقاله - آیا توسعه لزوماً به پیشرفت ختم می‌شود و یا از طریق توسعه به هر قیمت و با تمام توان می‌توانیم عقب‌ماندگی تاریخی خود را پشت سر بگذاریم؟ - پاسخ دهیم.

۵. بنیامین و نقد اندیشه توسعه در ایران

همان‌طور که پیش از این اشاره شد، بنیامین متفکری متعلق به سنت ستم‌دیدگان است؛ یعنی به نوعی به تاریخ شکست می‌پردازد اما توجه به مفهوم شکست با شکست‌گرایی و شیفتگی به «زوال» در فرهنگ جامعه ایرانی متفاوت است. پرداختن به ایده «زوال» و یا «شکست» دقیقاً همان چیزی است که در تفکر بنیامین، حتی در مقام کسی که مدام از گسست، شکست و امید نومیدان حرف می‌زند، پس زده می‌شود. به واسطه تفکر بنیامین می‌توان به نوعی به نقد نظریه زوال و «نگارش تاریخ شکست» و مسئله «آگاهی از عقب‌ماندگی» در ایران پرداخت. برای بنیامین گذشته نه تنها از بین نرفته است، بلکه نیاز به بازخوانی دارد. نزد بنیامین، گذشته هنوز زنده مانده است تا پیش‌بینی شود، بازشناسی شود و در فرجام نجات یابد. اما در مقابل، ایده‌های زوال و شکست محور کار یک دوره یا دوره‌ها را برای همیشه تمام می‌کنند و پرونده آن را می‌بندند. همچون آنچه به واسطه پرسش عباس میرزا -

۱۲. بنیامین پس از نقد تاریخ پیشرفت، به رستگاری نوع بشر به واسطه یک لحظه گسست در پیوستار رسمی تاریخ اشاره می‌کند. به بیان او، این لحظه گسست می‌تواند، نیروی گذشته را از فراموشی و یا به بیان دیگر، از قفس روایت‌کنندگان رسمی تاریخ نجات دهد، تا به واسطه این نیرو از گذشته، حال را تغییر داد و آینده دیگری را ترسیم کرد.



یعنی لحظه تولد ایده زوال در ایران - صورت می‌گیرد گویی از این لحظه به بعد باید با گذشته سیاه و به نوعی شکست خورده برای همیشه خداحافظی کرد و دل در گرو آینده داد. پیش فرض یک ایده زوال وجود یک دوره طلایی است، چه در گذشته چه در آینده. پس از پرسش عباس میرزا گویی این دوره طلایی باید به واسطه نیروی توسعه و دستاورد آن یعنی پیشرفت در آینده ساخته شود. در دوران پهلوی نیز این دوره طلایی اگر چه در گذشته دور، باستان، وجود داشته است، اما امروز باید به واسطه امکانات دوره جدید، این گذشته طلایی را به شکلی نو در آینده از نو بازسازی کنیم. در دوران پس از انقلاب ۱۳۵۷ نیز اندیشه آینده توسعه یافته و درخشان نه در گذشته تاریخی، که قرار است در آینده ساخته شود. به این ترتیب، ایده زوال (آنچه در ایران متولد شد) امکان توجه به حوادث و رویدادهای گذشته را نادیده می‌گیرد و نسبت به آن بی تفاوت است و تنها دل به آینده توسعه یافته بسته است. برای بنیامین اشاره به شکست‌ها کاملاً با ایده شکست و زوال متفاوت است. همه شکست‌ها، ناکامی‌ها و تاریکی‌ها را باید پیش کشید، اما نمی‌توان بنیانی تاریخی - هستی‌شناختی برای ناتوانی در توسعه تأسیس کرد. به این ترتیب، ایده زوال با ترسیم یک شکست‌گرایی مطلق، از اشاره به شکست‌ها در گذشته به نوعی طفره می‌رود و از گذشته می‌گذرد.

به این ترتیب، همان‌طور که پیش از این اشاره شد، اندیشه توسعه در ایران که نتیجه بیرون آمدن از دل یک ایده زوال است، نه تنها به گذشته توجهی نمی‌کند و آن را نادیده می‌گیرد، بلکه تنها خواهان پیشرفت هر چه بیشتر و سریع‌تر در مسیر مستقیم - خطی توسعه است. حال اگر به این توسعه از منظر شکست نگاه کنیم (همچون مواجهه بنیامین با شکست نه ترسیم ایده زوال و شکست‌گرایی که تنها به دنبال پیشرفت در آینده است)، درمی‌یابیم هر نوع توسعه و نظریه پیشرفتی تا حدی مستلزم ویران کردن گذشته بوده است. آیا در تاریخ چند قرن اخیر عملاً چنین نبوده است که سرانجام دست کم یک یا چند اجتماع یا قشر یا طبقه نتوانسته‌اند از توسعه جان سالم به در برند؟ به بیان دیگر، همه تاریخ‌های توسعه و اندیشه توسعه در ایران به نحوی ویرانه هم تولید کرده‌اند. به واسطه یک ایده زوال و شکست‌گرایی این جنبه از توسعه یعنی ویرانی نادیده گرفته می‌شود و توسعه تنها در پیشرفت و به اصطلاح وجوه مثبت آن خلاصه می‌شود.

پرونده گذشته به واسطه هژمونیک شدن ایده زوال بسته شده است، با این توضیح تنها باید شیفته توسعه‌ای شد که بتواند آینده درخشانی از پیشرفت را برای ما رقم زند. یک نمونه، اگر در چند سال اخیر تنها به تهران به عنوان پایتخت قدرت وقت نگاه کنیم، متوجه خواهیم شد که چطور شیفتگی به توسعه و دستاوردهای آن، یعنی پیشرفت، دیگر در این شهر اثری از گذشته باقی نگذاشته است. اگر به شمال تهران نگاه کنیم، می‌توان نمونه‌ای اعلای



توسعه به مثابه پیشرفت را مشاهده کرد که به معنای بنیامینی کلمه، چیزی جز ویرانه بر ویرانه تلنبار نکرده است، ساختمان‌های بزرگ و بدقواره‌ای که هر یک بر دوش دیگری سوار شده‌اند. می‌توان شمال تهران را به نوعی با ایده فرشته نوی بنیامین توضیح داد، توفانی که از غرب وزیده است، توفان پیشرفت، و شمال تهران یعنی شمیران سابق را تا این حد زیر و رو کرده و انبوهی ویرانه بر ویرانه تلنبار کرده است، که البته در پس برج‌های بلند پنهان شده‌اند. این فرایند توسعه و مدرنیزاسون حداکثری در قسمت‌های مختلف ایران از شهر تاروستا و یا از صنعت تا کشاورزی پیاده شده است؛ به طوری که گویی تنها آنچه اهمیت دارد توسعه و رسیدن به پیشرفت به هر قیمت در هر بخشی است. توسعه‌ای که گویی تنها یک رو دارد و آن پیشرفت است، و روی دیگر آن یعنی ویرانی و نفی هستی گذشته نادیده گرفته می‌شود و یا از آن هیچ صحبتی نمی‌شود تا شاید گهگاه در مقابل چشمان ما قرار نگیرد.^{۱۳}

۶. نتیجه

مفهوم توسعه در ایران و حرکت به سوی پیشرفت، از درون یک ایده زوال بیرون آمده است؛ نظریه‌ای که به نوعی نتیجه پرسش عباس میرزا پس از شکست ایران از ارتش روسیه است: «چرا غرب پیروز شد و ما شکست خوردیم؟» پس از این پرسش، گذشته با تمام حوادث و رویدادهای آن به فراموشی سپرده شد و تنها ترسیم آینده‌ای درخشان مورد توجه قرار گرفت که به واسطه توسعه و دستاورد آن، یعنی پیشرفت، ساخته خواهد شد. این نوع مواجهه با توسعه و تلاش برای عملیاتی و پیاده کردن آن، تنها به یک روی آن، یعنی پیشرفت، توجه می‌کند و از روی دیگر آن، یعنی ویرانی که محصول دیگر این فرایند توسعه است، غافل می‌شود. تنها از طریق یک منظر شکست در مواجهه با توسعه می‌توان از سویه ویرانی توسعه سخن گفت و آن را به تصویر کشید. این منظر شکست و توجه به آن نیز به واسطه بیرون آمدن از ساحت ایده زوال امکان‌پذیر است. به بیان دیگر، با بیرون آمدن از بستر ایده زوال، می‌توان با به رسمیت شناختن گذشته، از جنبه ویرانی توسعه سخن گفت و نتایج آن را بررسی کرد.

کتابنامه

بلاوت، جیمز. ۱۳۸۹. *هشت تاریخدان اروپامحور*. ترجمه ارسطو میرانی. تهران: امیرکبیر.
بنیامین، والتر. ۱۳۸۹. *عروسک و کوتوله: مقالاتی در باب فلسفه زبان و فلسفه تاریخ*. ترجمه مراد
۱۳. از جمله می‌توان به تغییرات فضایی گسترده از دروازه شمیران تا میدان تجریش به‌ویژه از دهه ۱۳۴۰ ش به بعد با توجه به طرح‌های تغییرات شهری از سوی شهرداری تهران اشاره کرد؛ از جمله ساخت و سازهای گسترده در مناطق زعفرانیه، فرشته، محمودیه، نیاوران و....



- فرهادپور و امید مهرگان. تهران: گام نو.
- پهلوی، محمدرضا. ۲۰۰۷. پیش به سوی تمدن بزرگ. لس آنجلس: انتشارات پارس.
- حائری، عبدالهادی. ۱۳۷۲. نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران. تهران: امیرکبیر.
- دورکیم، امیل. ۱۳۸۹. تقسیم کار اجتماعی. ترجمه باقر پرهام. تهران: مرکز.
- زیباکلام، صادق. ۱۳۹۰. ما چگونه ما شدیم؟. تهران: روزنه.
- طباطبایی، سیدجواد. ۱۳۹۲. مکتب تبریز و مبانی تجددخواهی (بخش نخست از جلد دوم تأملی درباره ایران). تهران: انتشارات مینوی خرد.
- طباطبایی، سیدجواد. ۱۳۹۴. دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران. تهران: مینوی خرد.
- علمداری، کاظم. ۱۳۷۹. چرا ایران عقب ماند و غرب پیش رفت؟. تهران: توسعه.
- مکی، حسین. ۱۳۶۴. تاریخ بیست‌ساله ایران. جلد ۶. تهران: امیرکبیر.
- وبر، ماکس. ۱۳۹۵. اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری. ترجمه عبدالکریم رشیدیان. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

- Gandler, Stefan. 2010. "The Concept of History in Walter Benjamin's Critical Theory". *Radical Philosophy Review*. San Francisco, CA. Vol 13. No 1. pp 59-82.
- Löwy, Michael. 2001. *Romanticism against the Tide of Modernity (with Robert Sayre)*. Durham, Duke University Press.
- Löwy, Michael. 2005. *Fire Alarm. Reading Walter Benjamin's 'On the Concept of History'*. London, Verso.
- Steinberg, Michael P., ed. 1996. *Walter Benjamin and the Demands of History*. Ithaca: Cornell University Press.